

## گفتگوی پیام فدایی با رفیق فربرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریک‌های فدایی خلق ایران (بخش نهم)

### توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال‌های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست‌های توده‌های ملیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس‌های خود را می‌کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان‌های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال‌های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فربرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پرشتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می‌پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریک‌های فدایی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می‌شود- از سازمان چریک‌های فدایی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریک‌های فدایی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

**پرسش:** سال ۱۳۵۸ یک مبارزه حاد طبقاتی به مفهوم واقعی کلمات در جامعه ایران جریان داشت. به همین خاطر حادثه پشت حادثه اتفاق می‌افتاد. در همین راستا برخوردهای نظری و موضع‌گیری‌های سیاسی در پی آن حوادث می‌توانست موضع انقلاب و ضد انقلاب و در همان حال موضع پرولتری و خرده بورژوازی و اپورتونیستی را عیان سازد. کمی در این مورد توضیح دهید.

**پاسخ:** کاملاً درست است. سال ۵۸ سالی بود که از یک طرف توده‌هایی که برای تحقق خواست‌های خود دست به انقلاب زده بودند هنوز در پی کسب مطالباتشان بودند و به همین دلیل در اقصی نقاط ایران مبارزه توده‌های انقلابی جریان داشت. از طرف دیگر جمهوری اسلامی که سرکوب انقلاب توده‌ها و وظیفه مهمش را تشکیل می‌داد هر روز دست به سرکوب جدید و در همان حال جهت فریب توده‌ها و سرپوش گذاشتن بر جنایاتش به نیرنگ جدیدی متوسل می‌شد. به همین خاطر بود که عکس‌العمل نیروهای اپوزیسیون و موضع‌گیری‌های سیاسی آنها در قبال حوادث با توجه به پایگاه اجتماعی مشخصی که هر کدام داشتند از اهمیت زیادی برخوردار بود.

متأسفانه در آن مقطع، متوهم بودن نسبت به قدرت حاکم و تزلزل در مبارزه علیه آن از خصوصیات اغلب نیروهای سیاسی بود، چه در بخش نیروهای سیاسی غیر مارکسیست و چه آنها که خود را با نام مارکسیسم و طبقه کارگر می‌شناساندند. همه آنها واقعیات را به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کردند و مواضعی اتخاذ می‌کردند که به جای نشر آگاهی و حقیقت، موجب توهم پراکنی در میان توده‌ها و فریب آنها می‌شد. آنها با همان مواضع و نظرات، سازشکاری و مماشات خود با حکومت را توجیه می‌کردند و به واقع موضع‌گیری‌های آنها عملاً در خدمت ارتجاع مذهبی حاکم قرار می‌گرفت. در این بین با توجه به برخورد متفاوت چریک‌های فدایی خلق به حاکمیت جمهوری اسلامی و موضع‌گیری آنها در رابطه با حوادث گوناگون بر اساس اسناد می‌توان ادعا کرد که تنها این جریان سیاسی بود که موضع پرولتری داشت و به واقع نظر و خواست طبقه کارگر ایران را منعکس می‌کرد. البته نباید فراموش کرد که جدا از این سازمان، روشنفکران انقلابی و محافل متعدد و پراکنده‌ای هم در ایران بودند که با شناخت ماهیت ضد خلقی جمهوری اسلامی، با تفکر و مواضع سازمان‌های بزرگ مرزبندی داشتند. گذشت زمان هم نشان داد که نظر و موضع‌گیری‌های چریک‌های فدایی خلق با واقعیت انطباق داشت. ما بر حقانیت مبارزات مردم تأکید داشتیم و عکس‌العمل حکومت در مقابل این مبارزات برای ما معیاری در شناخت ماهیت ارتجاعی آن بود. حتی قبل از این که بتوانیم خودمان را متشکل کنیم شاهد مبارزات مردم در اقصی نقاط ایران بودیم. به طور مثال کمتر از یک ماه از روی کار آمدن دار و دسته خمینی نگذشته بود که تظاهرات چند صد هزار نفره زنان علیه لغو قانون حمایت از

خانواده و حجاب اجباری در تهران که استخوانبندی آن را زنان و دختران فعال در سازمان های چپ تشکیل می دادند اتفاق افتاد؛ تظاهرات بزرگی با شعارهای انقلابی که نمایانگر اولین مقاومت های وسیع جامعه علیه ضد انقلاب جدید بود. همچنین می دانیم که ارتش ضدخلقی در نوروز سال ۵۸ با یورش به شهر سنج در کردستان، نوروز مردم را خونین نمود. اما علیرغم این لشکرکشی جنایتکارانه، یک مقاومت وسیع توده ای در مقابل این رژیم سرکوبگر به نمایش درآمد که در سراسر ایران نیز مورد حمایت قرار گرفت.

**پرسش: ما می دانیم که جمهوری اسلامی در اوایل روی کار آمدنش روی فریب توده ها حساب باز کرده و لحظه ای از این امر باز نمی ماند. ولی شما مطرح کردید که توده های انقلابی همچنان در نقاط مختلف ایران مبارزه می کردند. آیا از نظر شما این تناقض نیست که از یک طرف بگوئیم که توده ها فریب خورده بودند و از طرف دیگر روی مبارزات آنها برای تحقق خواست هایشان تأکید کنیم؟ سؤال دیگر این است که با توجه به این که مطرح می کنید که موضع گیری های چریکهای فدائی خلق با واقعیت انطباق داشت و سیر رویداد ها هم تائیدی بر درستی و صحت آنها بود، پاسختان به نیروهای سیاسی ای که نظرات و موضع گیری های آن زمانشان را با فریب خوردن توده ها توضیح می دهند چیست؟**

**پاسخ:** خُب، این درست است که در مقطع قبل از روی کار آمدن خمینی و دار و دسته اش در فقدان یک نیروی قوی انقلابی در جامعه، مردم فریب تبلیغات رسانه های امپریالیستی و وعده های خمینی را خوردند. ولی باید توجه داشت که پس از استقرار جمهوری اسلامی هر چه زمان می گذشت، چهره ریاکار خمینی و دار و دسته اش در نزد توده های رنج کشیده به خصوص کارگران و زحمتکشانشان بیشتر افشاء می شد. چون آنها عملکردهای جمهوری اسلامی را می دیدند و به تدریج توهمشان نسبت به این رژیم از بین می رفت. آن دسته از نیروهای سیاسی که خلاف این را می گویند این طور جلوه می دهند که گویا مردم به خاطر اسلام و این که چون مذهبی بودند از خمینی پشتیبانی کردند. در حالی که مردم دنبال تحقق خواست های مادی شان بودند و چون تصور می کردند که خمینی خواست های آنها را برآورده خواهد کرد، از رژیم جدید پشتیبانی کردند.

اتفاقاً همانگونه که شاه روی ترس مردم سرمایه گذاری کرده بود خمینی هم روی جهل و نادانی مردم حساب باز کرده بود و فکر می کرد به راحتی می تواند با تحریک احساسات مذهبی توده ها، آنها را فریب دهد. اما لحظه ای باید فکر کرد که مردم برای چه با آن جسارت و جانفشانی و بدون ترس و واگهی به انقلاب برخاسته بودند و شاه جنایتکار را فراری داده و رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را سرنگون کردند؟ طبیعی است که آنها مطالباتی داشتند و خواهان زندگی بهتری بودند. اما خواست های آنها بعد از سرنگونی شاه متحقق نشدند و به همین دلیل هر چه می گذشت برای مردم بیشتر روشن می شد که رژیم جدید قصد برآورد کردن آنها را ندارد. تازه هر جا مردم خود برای تحقق خواسته هایشان اقدام می کردند با سرکوب نیروهای دولتی مواجه می شدند. اینها همه موجب فرو ریختن توهم توده ها نسبت به حاکمیت می شد. بنابراین تناقضی بین این امر که مردم در آغاز فریب خمینی و دار و دسته اش را خوردند و در همان حال برای تحقق خواست هایشان مبارزه می کردند و در همین مسیر هم هر چه بیشتر پی به ماهیت جمهوری اسلامی می بردند، وجود ندارد.

در مورد نیروهای سیاسی درون صف خلق که پرسیدید، برخی از آنها بدون آن که برخورد توهم آمیز خودشان نسبت به رژیم تازه استقرار یافته را به روی خود بیاورند با روحیه از خود راضی، توده ها و فریب خوردن آنها را دلیل برخوردها و مواضع سازشکارانه شان جا می زنند و حتی در استقرار این رژیم، توده ها را مقصر جلوه می دهند. در حالی که اینها در سال های سرنوشت ساز اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی، قادر به تشخیص ماهیت ضد انقلابی این رژیم نبودند و تمایلی به مبارزه جدی علیه رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی نداشتند. در نتیجه در قبال مسائل و حوادث مختلف به اتخاذ موضعی می پرداختند که با آنچه در واقعیت می گذشت انطباق نداشت و عقب تر از مبارزات توده ها بود.

**پرسش: صحبت از سال ۱۳۵۸ است. شما در آن زمان چطور متوجه شدید که توهم مردم نسبت به رژیم در حال فرو ریختن است؟**

**پاسخ:** خُب، ما همواره سعی مان این بود که ببینیم واقعیت چیست. بر خلاف آنچه خمینی و نیروهای ضد انقلابی تبلیغ می کردند ما بر این واقعیت واقف بودیم که مردم برای رسیدن به خواسته هایشان انقلاب کرده بودند. آنها نه برای اسلام و حکومت اسلامی بلکه برای رسیدن به آزادی و استقلال به معنی رهائی از غارتگری های امپریالیستی سپینه خود را بی محابا سپر گلوله های رژیم شاه کرده بودند. کار، نان و مسکن و زمین خواست توده ها بود. کارگران خواستار دستمزد متناسب با شرایط زندگی بودند به طوری که با توجه به رشد شدید تورم قدرت خرید کارگران از بین نرود یا کاهش نیابد. مردم خواهان دمکراسی و آزادی در جامعه بودند؛ حق تعیین سرنوشت خلق ها و استقلال از

سلطه امپریالیست ها همه بخشی از مطالبات توده ها بود. مردم بعد از انقلاب نه تنها این مطالبات بر حق را کنار نگذاشتند بلکه خود برای تحقق این خواست ها دست به کار شدند. اما آنچه آنها در عمل می دیدند مقابله جنایتکارانه حکومت برای ممانعت از تحقق خواسته هایشان بود. آنها در عمل شلیک پاسداران به تجمعات کارگری، سرکوب ماهیگیران بندر انزلی، یورش مزدوران حکومتی به تجمعات کارگران بیکار و اعزام ارتش به ترکمن صحرا و کردستان رامی دیدند. همینطور سرکوب وحشیانه خلق عرب و قتل عام مردم نرده و کشتار روستائیان در قارنا و هندرقاش را شاهد بودند. توده های انقلابی به عین می دیدند که جوانانی که در گوشه و کنار شهرها به فروش روزنامه های سازمان های سیاسی مبادرت می کنند همواره با خشونت حزب الهی ها و پاسداران مواجه می شوند. از سوی دیگر مردم شاهد یورش وحشانه رژیم جدید به زنان و تحمیل حجاب اسلامی به آنها بودند. طبیعی بود که این واقعیت ها ذهنیت ها و تصورات غیر واقعی توده ها را که حاصل تبلیغات ارتجاعی رسانه هائی چون بی بی سی بود را صیقل می داد و درک هر چه واقعی تری از رژیم جدید به آنها می داد و توهماتشان را می زدود.

**پرسش: ولی اگر توهم مردم در همان سال ۵۸ نسبت به حکومت از بین رفته بود اصولاً این باید در گفتار و چگونگی تبلیغات حکومتیان انعکاس پیدا می کرد. آیا اینچنین بود؟**

**پاسخ:** ببینید. اینکه هر چه می گذشت مردم بیشتری توهمشان نسبت به جمهوری اسلامی را از دست می دادند واقعیتی انکار ناپذیر است. اتفاقاً عکس العمل این واقعیت را می شد در برخوردهای حاکمیت به وضوح متوجه شد. برای نمونه در همان زمان ها شاهد بودیم که کسانی که از جمهوری اسلامی دفاع می کردند فریاد "امام تنهاست" را سردادند که منظور آن بود که گویا خمینی در سرکوب ها و اعمال ضد انقلابی اعمال شده از طرف حکومت دستی ندارد و این کارها را اطرافیان خمینی انجام می دهند. یا جدا از این، شما اگر به صحبت خمینی در ۲۶ مرداد ۵۸ و در زمان یورش به کردستان رجوع کنید به روشنی می بینید که کسی که خود را حامی توده ها جا می زد هنوز ۶-۷ ماه از قرار گرفتنش در مسند قدرت نگذشته بود که مجبور شد نقاب از چهره اش برکشد و از برپائی "چوبه های دار" در "میدان های بزرگ" و "درو کردن" مخالفین سخن بگوید. خوب اگر توده ها خمینی و رژیمش را حامی خود می دانستند و به مخالفت با آن برنخاسته بودند، خمینی هم همچنان چهره طرفداری از مردم به خود می گرفت و طور دیگری با مردم صحبت می کرد. همین صحبت و موضع گیری خمینی علیه مردم نشان می داد که جمهوری اسلامی با توجه به حضور توده ها در صحنه مبارزه و تلاش شان برای برآورده کردن خواست هائی که به خاطر آنها دست به انقلاب زده بودند، در چه موقعیت ضعیفی قرار گرفته است. البته جز این هم نمی توانست باشد. رژیمی که از همان ابتدای روی کار آمدن اش لحظه ای از سرکوب مردم باز نایستاده بود طبیعی بود که ماهیتش روز به روز بیشتر برای توده های رنج دیده آشکار شود. اصولاً چطور می شد در شرایطی که حزب الهی ها با تیغ و چماق به جان دختران بی حجاب می افتادند و یا هر تجمع سیاسی، مورد یورش ارادل و اوپاش حکومتی قرار می گرفت، ستاد های سازمان های سیاسی با خشونت بسته می شد و کتابفروشی ها و دفاتر روزنامه های مترقی مورد حمله مأموران رژیم قرار می گرفت، تبلیغات ریاکارانه خمینی و دولت بازرگان که گفته بودند اسلامشان رأفت و آزادی برای مردم به ارمغان خواهد آورد را باور نمود. چگونه می شد عکس های اعدام های دسته جمعی خلخال جنایتکار را به خصوص در کردستان دید و باز هم فکر کرد که دار و دسته حاکم نیروئی مردمی و دمکرات می باشند. به یاد آوریم که عکس تاریخی تیرباران ۱۱ نفر در سنندج در ۶ شهریور ماه در روزنامه ها درج شد و همگان از جنایاتی که رژیم در کردستان مرتکب می شد آگاه شدند. متأسفانه در آن زمان اکثر سازمان های سیاسی، خمینی را نماینده خرده بورژوازی سنتی یا اقشار و طبقاتی غیر از بورژوازی وابسته می نامیدند و از درک ماهیت جمهوری اسلامی عاجز بودند تا آنجا که در این زمینه از توده ها عقب تر بودند. برای همین، توهم اینها به رژیم و تبلیغات و عملکردهای فریبکارانه شان را نباید به حساب کارگران و زحمتکشان و توده های حق طلب ایران گذاشت. آنها در شرایطی که توده ها در هر گوشه ایران علیه نظام حاکم مبارزه می کردند و اتفاقاً اخبار این مبارزات را هم در نشریاتشان منعکس می کردند، هر روز با سردرگمی به دنبال جناح خوب و بد در حکومت می گشتند و به نفع این یا آن جناح از جمهوری اسلامی سخن می گفتند. آیا بدون این که توده ها در جریان مبارزات خودشان رژیم جمهوری اسلامی را در مقابل خود ببینند و در نتیجه نشان دهند که این رژیم را از آن خود ندانسته و خلقی و ضد امپریالیست بودن آن را قبول ندارند، حيله تسخیر سفارت آمریکا پیش می آمد؟

**پرسش: تسخیر سفارت آمریکا؟! می دانیم که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ این خبر ناگهان پخش شد که دانشجویان خط امام به سفارت آمریکا در تهران حمله کرده و آن را تسخیر کرده اند. اما این موضوع چه ربطی به ریختن توهم مردم نسبت به جمهوری اسلامی دارد؟**

**پاسخ:** اتفاقاً تسخیر سفارت آمریکا توسط به اصطلاح "دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً و درست در برخورد به مبارزه جوئی توده ها و در همین رابطه، بحرانی که رژیم دست نشانده امپریالیست ها (با سرکردگی آمریکا در کنفرانس گوادلوپ) به آن دچار شده بود برای فریب مجدد توده ها و سردرگم کردن آنها صورت گرفت.

بینید، در ۸ یا ۹ ماهی که از قدرت گیری خمینی می گذشت توهم بسیاری از توده ها نسبت به رژیم ریخته و به این نتیجه رسیده بودند که از این رژیم آبی برای آنها گرم نمی شود. بنابراین ریزش توهم توده ها امری واقعی بود. همین امر و گسترش مبارزات توده ها تضادهای درونی هیات حاکمه را تشدید نموده بود. برای نمونه در آبان سال ۵۸ تضاد دار و دسته بازرگان با حزب جمهوری اسلامی به حدی شدید شد که پرده از مذاکره بازرگان با آمریکا در الجزایر برداشته شد، تا جائی که تلویزیون جمهوری اسلامی صحنه دست دادن بازرگان با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر را نمایش داد. حزب جمهوری اسلامی که در رأس اش بهشتی قرار داشت با این افشاگری کوشید با استفاده از احساسات ضد امپریالیستی واقعی توده ها، بازرگان را هر چه بیشتر ایزوله و رسوا سازد. تشدید تضاد های درون هیات حاکمه انعکاسی از اوضاع بحرانی ای بود که رژیم در آن قرار گرفته بود؛ و خود این بحران نتیجه اوضاعی بود که در آن هر روز مردم به شکلی علیه حکومت به پا می خاستند. امپریالیست ها جمهوری اسلامی را نه تنها برای سرکوب انقلاب و حفظ منافع خود در ایران لازم داشتند بلکه این رژیم در رابطه با استراتژی کمربند سبز به دور اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده آنها بود. جمهوری اسلامی یک پروژه بزرگ و طولانی مدت برای امپریالیست هایی بود که سگ زنجیری شان یعنی شاه را در مواجهه با انقلاب توده ها فدا کرده و قدرت خود را در پشت دار و دسته خمینی قرار داده بودند. اما جدائی روزمره مردم و مقاومت ها و استقامت های توده های مبارز در مقابل زورگوئی های ابادی جمهوری اسلامی واقعیتی بود که رژیم خمینی را با بحرانی بزرگ مواجه ساخته بود. در چنین شرایطی بود که برای امپریالیسم آمریکا ضرورت توسل به محیلانه ترین حيله ها جهت تقویت این رژیم الزامی گشت؛ و "امدادهای غیبی" به یاری خمینی آمد. درست در چنین اوضاع و احوالی بود که یکباره "دانشجویان پیرو خط امام" از کشکول جادوگران مزدور بیرون آمدند. "امداد های غیبی" به این پیروان خط امام اجازه دادند که بدون هیچ مقاومتی از طرف نگهبانان سفارت آمریکا در تهران از دیوار بالا رفته و خانه ارباب که تا دیروز مرکز حشر و نشر سردمداران جمهوری اسلامی بود را به عنوان "لانه جاسوسی" اشغال نمایند.

به یاد آوریم که مردم ما در آن زمان به خوبی بر این امر آگاه بودند که امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا دشمنان اصلی مردم ایران هستند. به همین خاطر هم بود که شعار استقلال از امپریالیست ها و مرگ بر آمریکا یکی از اصلی ترین شعار توده ها در سال های انقلابی ۵۷-۱۳۵۶ را تشکیل می داد. با توجه به چنین واقعیتی هدف از تسخیر سفارت آن بود که به توده ها القاء شود که جمهوری اسلامی واقعا ضد امپریالیسم و ضد آمریکا می باشد حتی شدیدتر از آنچه مردم تحت ستم ایران هستند. این تاکتیک محیلانه اگر چه می توانست توده ها را دچار سردرگمی سازد و حتی برای مدتی سدی در مقابل مبارزات آنها ایجاد نماید ولی با اطمینان می توان گفت که اگر کمک نیروهای سیاسی سازشکار درون صف خلق نبود نمی توانست به موفقیتی که حاصل نمود دست یابد.

**پرسش: تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان وابسته به جمهوری اسلامی موضوع بسیار مهم و تاریخی در ایران است. آیا صحبت هایی که شما اکنون می کنید نظر امروز شماست یا چریکهای فدائی خلق در همان زمان نیز چنین نظری داشتند؟**

**پاسخ:** بلی، من به واقع نظر چریکهای فدائی خلق را در رابطه با تسخیر سفارت در اینجا بازگوئی کردم. به همان صورت که در نوشته های آن زمان ما هم درج شده، از نظر ما طراح این اقدام یا به اصطلاح "شاهکار" خود آمریکائی ها بودند. آنها برای حفظ منافع کلانشان در ایران که آن را با استقرار و تحکیم پایه های جمهوری اسلامی در ایران عملی می دیدند، حاضر شدند که سفارتشان توسط عده ای ریش رها کرده عقب مانده تسخیر و پرچمشان توسط آنها سوزانده شود. ما معتقد بودیم و هستیم که حمله به سفارت آمریکا یک اقدام فریبکارانه بود که هدفش تزریق خون تازه ای به رگ های جمهوری اسلامی بود؛ به رگ های رژیمی که در میان تضادهای داخلی و مبارزات قهرمانانه توده ها هر روز موقعیت بدتری پیدا می کرد و در واقعیت به نفس زدن آخر افتاده بود. این اقدام درست در پاسخ به همه شکست های ۸ یا ۹ ماه گذشته سازمان داده شد تا رژیم جمهوری اسلامی امکان حفظ خود

را به دست آورد. در آن مقطع، موقعیت دار و دسته خمینی هر روز در بین مردم شکننده تر می شد و هر روز در جو ضد امپریالیستی آن روزهای جامعه و در شرایطی که هنوز رژیم خود را کاملاً سازمان نداده و نتوانسته بود اختناق کامل در جامعه برقرار کند، اسناد جدیدی از مذاکرات اینها با مقامات آمریکائی رو می شد همانطور که تشدید تضاد های درونی هیات حاکمه و رو شدن مذاکرات الجزایر بین بازرگان و برژینسکی رسوائی برای آنها به وجود آورد. در چنین شرایطی لازم بود که امدادهای غیبی به کمک بیایند و لازم بود که جادوگر پیر از کشکول خود شعبده ای بیرون آورد که به تحکیم موقعیت رژیمش بیانجامد. این مهم را تسخیر سفارت آمریکا، خمینی آن را "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" نامید.

نتیجه به طور خلاصه آن شد که جمهوری اسلامی به عنوان گویا رژیم ضد امپریالیست دشمن سرسخت آمریکا جلوه کرد و جنگ زرگری شدیدی بین این دو، جریان یافت. اشغال سفارت باعث شد که اگر دست اندرکاران رژیم تا دیروز مخالفین را به عنوان کمونیست مورد تهاجم قرار می دادند، حالا آنها را "طرفدار آمریکا" می خواندند و هر کس مطالبه ای مطرح می کرد و یا به حق کشی ای اعتراض می نمود او را به عنوان طرفداری از آمریکا مورد حمله قرار می دادند.

### **پرسش: تا جایی که می دانیم اکثر سازمان های سیاسی به پشتیبانی از این اقدام رژیم برخاستند. شما هم در صحبت تان همین را مطرح کردید. این پشتیبانی چگونه بود ؟**

**پاسخ:** متأسفانه به واقعیت دردناکی اشاره کردید. درست در اوضاع و احوالی که سیر رویدادها و سرکوبگری های رژیم جمهوری اسلامی سردمداران این رژیم را رسوای عام و خاص نموده بود و بخش بزرگی از توده ها کاملاً در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند، سازمان های سیاسی موجود نقش بسیار مخربی ایفاء کردند. به طور مشخص "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (که باند فرخ نگهدار در رأسش قرار داشت) و سازمان مجاهدین خلق ایران به دلیل مبارزات گذشته شان در میان مردم از اعتبار برخوردار بودند و به همین دلیل عملکرد آنها و چگونگی برخوردشان به این موضوع کاملاً بازتاب داشته و مؤثر بود و می توانست به نفع توده ها و یا به نفع دشمنان آنها تمام شود. متأسفانه دیدیم که این سازمان ها با پشتیبانی از اقدام تسخیر سفارت به کمک رژیم جمهوری اسلامی شناختند و به این طریق به تحکیم پایه های این رژیم کمک نمودند. من برای اینکه مطلب طولانی نشود به ذکر نام بقیه سازمان ها نمی پردازم. یادم است که تقریباً هر روز هواداران سازمان های مختلف بر اساس سیاست رهبرانشان، مقابل سفارت آمریکا جمع شده و در تائید این حرکت فریبکارانه، شعار می دادند. بعداً هم زمانی که به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام در خط دار و دسته ای از حکومت مشغول سند سازی و افشاگری علیه جناح های دیگر بودند و مخالفین خود را به آمریکا منتسب می کردند، هواداران این سازمان ها در مقابل سفارت "شیطان بزرگ" فریاد می زدند "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن". این اقدامات به راستی جو جامعه را به تدریج به نفع خمینی برگرداند. رسوائی پشتیبانی این سازمان های اپوزیسیون موقعی هر چه بیشتر با برجستگی مطرح است که به یاد آوریم که سفارت آمریکا تنها سه روز بعد از قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن توسط هواداران انقلابی و مسلح سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در جریان یک حرکت خودانگیخته تسخیر شده بود. اما خمینی با ارسال مزدوران کمیته انقلاب اسلامیش، سفارت را از اشغال نیروهای مردمی درآورده و دوباره تحویل آمریکایی ها داده بود. اگر سازشکاری با وجود رهبری این سازمان ها عجین نبود می بایست این را به حساب می آوردند که اگر تسخیر سفارت آمریکا عمل انقلابی و ضد امپریالیستی بود پس چرا موقعی که توده ها اقدام به این کار کردند خمینی و دار و دسته اش نه تنها از این عمل توده ها پشتیبانی نکردند بلکه با ارسال نیروهای مسلح خود از آن "لانه جاسوسی" در مقابل توده های ضد امپریالیست محافظت نمودند.

در ۱۲ آبان ۵۸، با اشغال سفارت آمریکا توسط نیروهای مرتجع طرفدار حکومت و پشتیبانی اکثر سازمان های سیاسی از این اقدام، ناگهان ورق برگشت. جمهوری اسلامی قطعاً رژیمی ضد امپریالیست جا زده شد و تبلیغات فریبکارانه ای از این قبیل وسعت گرفت که گویا اقدامات تا کنونی این رژیم علیه توده ها به خاطر وجود جناحی ناباب در حکومت بوده است. در این حین، بخشی از دار و دسته خمینی با کنار گذاشتن بازرگان و دولت موقتش پرچم مبارزه با آمریکا را برافراشت و خود را پرچم دار این مبارزه جا زد. ضمناً در این دوره است که سازمان های سیاسی به اصطلاح مارکسیست، "بورژوازی لیبرال" در حکومت را عامل خرابکاری ها معرفی می کردند و هر بار یک جناح مترقی در حکومت کشف و به توده ها معرفی می کردند.

**پرسش: در برخورد به وقایع تاریخی آن دوره این درست است که چریکهای فدائی خلق شاید تنها جریانی بودند که در مقابل این بازی ایستادند و علیه اش موضع گرفتند. آیا اسنادی هم از آن زمان باقی مانده است که بر این امر گواهی دهد؟**

**پاسخ:** بله ما در همان مقطع در رابطه با موضوع سفارت ۳ بیانیه صادر کردیم. بلافاصله بعد از حمله به سفارت آمریکا، مرکزیت چریکهای فدائی خلق جلسه گذاشت -البته بدون حضور رفیق حرمتی پور که در آن زمان در کردستان بود- و در این جلسه که در خانه ای برگزار شد که در بین رفقا به "خانه مسیو" معروف شده بود (به خاطر وجود همسایه ارمنی امان) به تحلیل این حادثه پرداخته شد. ما بر اساس اطلاعاتی که تا آن زمان به دست آورده بودیم و تحلیلی که از ماهیت جمهوری اسلامی داشتیم، دست به روشننگری زدیم. هر ۳ بیانیه ما در آن مقطع که امروز هم در سایت سياهکل (سایت چریکهای فدائی خلق [www.siahkal.com](http://www.siahkal.com)) موجود است "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریکاران" نام داشت. ([Taskhire-Sefarat-3-Elameyh.pdf](http://Taskhire-Sefarat-3-Elameyh.pdf) ([siahkal.com](http://siahkal.com)))

اولین بیانیه به تاریخ ۱۷ آبان یعنی ۴ روز بعد از اشغال سفارت آمریکا داده شد که آن را رفیق عبدالرحیم صبوری نوشت. دومین بیانیه هم به تاریخ اول آذر ماه یعنی حدود ده روز بعد توسط رفیق اشرف دهقانی نوشته شد و در همان زمان در جنبش پخش شد. مطالعه هر دو این اسناد نشان می دهد که چریکهای فدائی خلق ایران از همان ابتدای این "مضحکه" آن را نه نشانی از یک عمل ضد امپریالیستی بلکه آن را نوعی شعبده بازی برای فریب مردم و سوار شدن بر فضای ضد امپریالیستی جامعه و خریدن فضا برای بقای رژیم می دانستند. بیانیه سوم یک سال بعد در ارتباط با آزادی گروگان ها داده شد.

در بیانیه اول برای نشان دادن مضحکه بودن ادعای جمهوری اسلامی در این زمینه با توجه به اطلاعاتی که داشتیم گفته شده بود که: "سفارت آمریکا ابتدا بوسیله پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند. درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند...". در ادامه آمده بود: "اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسایل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها خلق گرد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟" با توجه به اینکه خمینی به دنبال این مضحکه ضمن فحاشی علیه چریکهای فدائی خلق، خود را "ضد امپریالیست" قلمداد نموده و چریکهای فدائی را آمریکائی جلوه داده بود در این اعلامیه تاکید شده بود که: "آقای خمینی بخوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع آمریکا، توانستند قدرت را بدست گیرند... چسباندن چریک های فدایی خلق ایران به آمریکا نیز خنده آور است. نه تنها خلق های ایران، بلکه افکار عمومی جهان می دانند که حتی در تاریک ترین و خفقان آمیزترین دوران حیات ننگین محمدرضا شاه، در همان دوران هائی که بسیاری از سردمداران رژیم کنونی در مدح و ثناک "آریامهر" خطبه می سرودند و مردم را به اطاعت از "ذات ملوکانه" ترغیب می کردند، چریک های فدایی خلق ایران با تمام هستی خود در صف اول مبارزه برضد شاه و امپریالیسم قرار داشتند و خاطره فداکاری ها، استقامت و پایداری آنها در زیر شکنجه های وحشیانه و میدان های اعدام و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راه ظفرنمون کارگران و زحمت کشان در دل خلق مبارزمان شعله ور است و علیرغم عوامفریبی های ایادی آقای خمینی -که البته ایادی دیگران نیز هستند- همچنان شعله می کشد."

در بیانیه دوم که تا حدودی هم طولانی بود با تکیه بر پراتیک ۹ ماهه حیات جمهوری اسلامی تاکید شده بود که: "مقاومت دلیرانه ی خلق گرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهائی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراها به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهائی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت". همچنین گفته شده بود: "حاکمیت کنونی در طول ۹ ماه حکومت خود، ماهیت واقعیش را آشکار ساخته و در هر گامی که برداشته نشان داده که جز به تحکیم روابط گذشته -روابطی که حاصل سال های طولانی سلطه امپریالیسم است- نمی اندیشد؛ روابطی که تنها دستاورد آن، غارت و استثمار خلق توسط امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا است."

امروز باید بگوئیم که اگرچه جمهوری اسلامی با این نیرنگ فریکارانه و در پرتو همکاری سازشکاران با وی نان خود را پخت و خیلی ها را فریب داد اما این واقعیت هیچ خدشه ای در مضحکه بودن این اقدام

ایجاد نمی کند. این رویداد هم همچون خیلی از رویداد های دیگر نشان داد که سازشکاران و اپورتونیست ها از جمله رهبری سازمان فدائی آن زمان چگونه گام به گام در جهت تحکیم پایه های نظم ظالمانه حاکم حرکت کردند.

**پرسش: گفتید که جمهوری اسلامی مضحکه اشغال سفارت را به دستاویزی جهت سرکوب توده ها بدل نمود. در حالیکه بر اساس گفته های خودتان به دنبال این اقدام خمینی در کردستان از صلح و آشتی سخن گفته بود این تناقض را چگونه می بینید؟**

**پاسخ:** به واقع تناقضی وجود ندارد. دار و دسته خمینی قبل از اقدام به تسخیر سفارت آمریکا در مقابل مقاومت قهرمانانه خلق کرد و پیشمرگان قهرمانش مجبور به عقب نشینی شده بودند. این دار و دسته در موقعیتی قرار داشتند که به رغم همه هارت و پورت ها و اعلام جهاد دادن ها علیه خلق کرد متحمل ضربات زیادی گشته و به واقع از خلق قهرمان کرد شکست خورده بودند. حال اشغال سفارت آمریکا به خمینی و دار و دسته اش امکان داد که شکست خود در کردستان را به حساب درگیر بودنشان با امپریالیسم آمریکا بگذارند و با ادعای اینکه "همه بسوی آمریکا نشانه بگیرید" شکست مفتضحانه خود را لاپوشانی کنند. آنها از صلح و آشتی دم زدند و به این ترتیب جنگ سه ماهه عملا با عقب نشینی ارتش و پاسداران به پایان رسید و پیشمرگان خلق کرد بار دیگر به شهرها بازگشتند. عقب نشینی ارتش از کردستان را خمینی رسماً در ۲۶ آبان اعلام نمود. در واقع، آنها از تسخیر سفارت استفاده کردند تا چنین جلوه دهند که چون با قدرت های بزرگ "مواجه" اند از کردستان عقب نشسته اند.

اما از همان روز اول تسخیر سفارت خمینی شروع به فحاشی علیه نیروهای انقلابی و به خصوص چریکهای فدائی خلق کرد و آنها را آمریکائی قلمداد نمود. جمهوری اسلامی در این زمینه تا آنجا پیش رفت که به دلیل اشغال سفارت و ضرورت "همه بسوی آمریکا نشانه بگیرید" هر گونه اعتصاب و تجمع مردمی مخالف خود را غیر قانونی نمود. در این زمینه "شورای انقلاب" آن زمان که به دنبال استعفای دولت بازرگان در واقع وظایف دولت هم به وی منتقل شده بود، رسماً اطلاعیه داد و هر گونه اعتصاب و تحصن را با برجسب آمریکائی بودن ممنوع اعلام نمود. حالا دیگر با شعار مرگ بر آمریکا به تجمعات کارگری حمله می شد. اتفاقاً دربیانیه ای که ما در اول آذر ماه درباره اشغال سفارت آمریکا دادیم قید شده بود که: "هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانینفاده بودند که هر گونه تظاهراتی یکبار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس بوسیله "شورای انقلاب" هر گونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیر قانونی، بلکه بعنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید". می بینیم که بین صلح خواهی ظاهری خمینی در رابطه با کردستان و قانونی کردن سرکوب توده ها تناقضی وجود ندارد. رژیم در وضعیت بدی قرار داشت که در کردستان مجبور به عقب نشینی شد. اما اشغال سفارت و فریب و ایجاد سردرگمی در میان بخش هائی از مردم -البته با همیاری به خصوص دو سازمان عمده جنبش- وضعیت را بهتر نمود و به همین دلیل هم هر جا می توانست با تکیه بر اولویت مبارزه با آمریکا جلوی مبارزات مردم را می گرفت و سعی می کرد آنها را به سکوت وادارد. این هدف را خمینی دو روز بعد از اشغال سفارت با صدور اطلاعیه ای به این صورت آشکار کرد: "امروز ایجاد اختلاف و هیاهو جز به نفع آمریکا و طرفداران او نیست. از عموم ملت و خصوص دانشجویان تقاضا می شود از این نحو راه پیمائی ها که ممکن است به زد و خورد و خرابکاری منجر شود خود داری کنند".

**پرسش: به استعفای دولت بازرگان اشاره کردید اما می دانیم که قبل از اشغال سفارت، دولت بازرگان در حال مذاکره با کردها به خصوص حزب دمکرات کردستان بود. با استعفای دولت بازرگان این مذاکرات به کجا انجامید؟**

**پاسخ:** اتفاقاً در آن زمان چون منافع دار و دسته خمینی در عقب نشینی از کردستان نهفته بود، دو روز بعد از اشغال سفارت آمریکا و استعفای دولت بازرگان، خمینی فرمانی خطاب به "هیأت حسن نیت کردستان" که فروهر و سجابی از اعضای آن بودند صادر کرد و از آنها خواست کار خود را در ارتباط با شورای انقلاب ادامه دهند. بعد پس از حصول توافق با نمایندگان کردستان یکباره روزنامه های جمهوری اسلامی از میتینگ صد هزار نفری حزب دمکرات در مهاباد خبر دادند. این البته همان همان حزبی بود که خمینی قبل از چشیدن طعم شکست از خلق مبارز کرد آن را در ۳۰ مرداد ماه "حزب شیطان" نامیده بود.

**پرسش: شما با این صحبت ها در واقع دارید بخشی از تاریخ مردم ایران در یکی از حساس ترین دوره های تاریخی اش را بازگو می کنید. پس این را هم بگوئید که بعد از توافقی که به آن اشاره کردید در کردستان چه پیش آمد؟**

**پاسخ:** همانطور که قبلاً گفتم در بستر مقاومت قهرمانانه خلق کرد جنگ سه ماهه با شکست ارتش و پاسداران پایان یافت و پیشمرگان خلق کرد بار دیگر به شهرها باز گشتند. به دنبال این امر هیأت نمایندگی خلق کرد مرکب از حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان کردستان (کو مه له) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با مسئولیت ماموستا شیخ عزالدین تشکیل شد تا کار مذاکره با دار و دسته خمینی را پیش ببرد. در مورد این هیأت در جای خود بیشتر توضیح خواهم داد.

### **پرسش: آیا با بازگشت پیشمرگان به شهرها درگیری و جنگ در کردستان کاملاً متوقف شد؟**

**پاسخ:** نه. توافق طرفداران جمهوری اسلامی با آتش بس، تاکتیکی بود برای خرید وقت و تجدید سازمان و بسیج قوای خودشان. در نتیجه آنها هر کجا که دستشان می رسید از دسیسه و درگیری با نیروهای مردمی خودداری نمی کردند. اتفاقاً در همان دوران یکبار به دنبال هجوم ارتش به برخی از روستاهای کردستان ارتباط رفقای ما که در سنج مستقر بودند با بقیه رفقا از جمله رفقای مستقر در مهاباد و بالطبع بقیه تشکیلات قطع شده بود. به طور طبیعی این امر نگرانی هائی را در درون تشکیلات ما سبب شد. در همین رابطه من از طرف مرکزیت مأموریت یافتم که به مهاباد بروم تا هم از نزدیک اوضاع کردستان را بررسی کنم و هم تلاش کنم تا ارتباط رفیق حرمتی پور و بقیه رفقا را با تشکیلات برقرار سازم. من به مهاباد رفتم که شهری در دست پیشمرگه ها بود. در دفتر مهاباد سازمان ما رفیقی بنام یوسف فعالیت می کرد. من در آنجا و در تماس با وی در جریان راه های ارتباطی و علت قطع ارتباط بین دو مقر قرار گرفتم. معلوم شد که به دلیل حمله ارتش کار خاصی برای وصل ارتباط از دست کسی ساخته نبود. باید صبر می کردیم تا موقعیت جنگی تا حدی تغییر کرده و اوضاع کمی ثبات پیدا کند تا امکاناتی جهت ارتباط فراهم شود. در چند روزی که من مهاباد بودم - که البته باید تاکید کنم که زمانش را دقیق به خاطر ندارم- از رفقا خواستم که با کاک غنی بلوریان، یکی از اعضای برجسته حزب دمکرات تماس گرفته و حضور مرا در مهاباد به او اطلاع داده و به او بگویند که مایل به دیدن وی هستم. من با کاک غنی در زندان عادل آباد شیراز هم زندان بودم. او در سال ۱۳۳۷ در ارتباط با فعالیت در حزب دمکرات دستگیر شده بود که البته در زندان بیشتر با افسران حزب توده ایاق بود. او با روحیه ای مقاوم زندانش را می کشید و از این لحاظ برای من فرد قابل احترامی بود. در زندان شیراز (عادل آباد) من از وی خواسته بودم که تاریخ حزب دمکرات و جنبش خلق کرد را برایم تعریف کند و او به خواست من پاسخ گفته و طی روزهای متوالی به این کار پرداخت و به همه پرسش های من پاسخ گفت. از صحبت او به خصوص این را به یاد دارم که می گفت در زمانی که حکومت قاضی محمد در کردستان برقرار شد وی را همراه با تعداد دیگری از جوانان کرد جهت آموزش به شوروی می فرستند. متأسفانه در همین زمان ها ارتش شاه به نیروهای قاضی محمد حمله کرده و قاضی محمد دستگیر و اعدام می شود. کاک غنی پس از شنیدن این موضوع همراه با تعدادی از هم دوره ای هایش تصمیم می گیرند که به کردستان بازگردند. اما مسئولین شوروی به وی و دوستاش می گویند بازگشت شما مصلحت نیست چون ممکن است دستگیر و زندانی شوید. اما آنها بر خواست خود پافشاری کرده و هر یک نامه ای به استالین نوشته و از وی می خواهند که امکان بازگشت آنها به میهنشان را فراهم کند. بالاخره کاک غنی به کردستان باز می گردد و همان طور که تصمیم گرفته بود به مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت خلق کرد می پردازد که در جریان این مبارزه در سال ۱۳۳۷ دستگیر می شود. کاک غنی فرد شوخی بود و با خیلی از زندانیان شوخی داشت از جمله با خود من و به همین دلیل هم رابطه صمیمانه ای بین ما برقرار بود. در مهاباد کاک غنی پس از دریافت پیغام من زمانی را برای دیدار تعیین کرد. در زمانی که وی را در مهاباد دیدم هنوز با حزب دمکرات بود. او چندی بعد یعنی در بهار سال ۵۹ از حزب دمکرات جدا شد و تحت نام حزب دموکرات کردستان ایران (پیرو کنگره ۴) فعالیت کرد، حزبی که با حزب توده نزدیک و در واقع یکی بودند. وقتی کاک غنی را دیدم کلتی به کمر بسته بود که خود انعکاسی از اوضاع کردستان در آن زمان بود. در این دیدار مدتی درباره اوضاع سیاسی و حملات جمهوری اسلامی صحبت کردیم. نظرش درباره مسأله ملی برایم جالب بود. وی می گفت چون مسأله ملی یک مسأله بورژوازی است و تاریخاً مسئولیت حلش بر دوش بورژوازی بوده پس بهتر است بگذاریم تا خود بورژوازی آن را حل کند تا ما همه نیرویمان را صرف مبارزه طبقاتی آنها جهت رسیدن به سوسیالیسم نکنیم. در طی صحبت معلوم شد که او با ذهنی گرائی و خوش باوری در مورد حکومت خمینی بر این باور بود که گویا حکومت مسأله ملی را در کردستان حل خواهد کرد و به همین خاطر می گفت که بگذاریم تا همین هائی که سر کارند مسأله ملی را حل کنند. اما این باور و تفکر در واقع به نادرست طبقه کارگر و سوسیالیسم را دست آویز قرار می داد تا از زیر بار مسئولیت حل مسأله ملی و مبارزه برای تحقق آن شانه خالی کند. واقعیت آن بود که حل مسأله ملی اساساً در ظرفیت رژیم ضد ملی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نبود. تجربه هم نشان داده است که در دورانی که ما زندگی می کنیم



یعنی در دوران امپریالیسم و انقلابات کارگری حل مساله ملی همچون حل خیلی از مسائل دموکراتیک دیگر - که می بایست در بستر یک انقلاب بورژوا دموکراتیک حل شوند- بر دوش پرولتاریا قرار گرفته است. تحقق حق تعیین سرنوشت که تحققش منوط به وجود دموکراسی است با نابودی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در ایران میسر است. چون بدون قطع قطعی سلطه امپریالیسم از شرایط دموکراتیک و امکان بروز اراده آزاد توده ها و در نتیجه امکان تحقق حق تعیین سرنوشت سخنی در بین نخواهد بود. در آن دیدار من هم نظرات خودم را به کاک غنی گفتم. به هر حال بعد از ساعتی قدم زدن و بحث، در موقع جدائی کاک غنی به شوخی گفتم من همیشه به شما می گویم انار گفتم کاک غنی حالا چرا انار؟ گفت یعنی انارشیست. من هم برگشتم و به شوخی گفتم خوب کاک غنی من هم همیشه به شما می گویم تریچه، یعنی رویش قرمز و داخلش سفید. کاک غنی که انتظار شنیدن چنین پاسخی را نداشت نگاه غضبناکی کرد و البته زود لیخندی زد. با چنین صحبت هائی ما از هم جدا شدیم و این جدائی در واقع آخرین دیدار ما با هم بود.

**(ادامه دارد)**